

نوعتة منافقان برای شکستن صفوف مسلمانان

استهزا و سخریه ساده ترین برنامه منافقان برای بیرون
راندن نیروهای اصیل از صحنه است.



یکی از ترندهای منافقان در پیشبرد اهداف منافقانه خود و به منظور از میدان بدر کردن مخالفان خود، استهزاء و مسخره مسلمانان می باشد و این، سیره مستمره منافقان است که از صدر اسلام به اینطرف نیز جریان دارد و مانیز در عصر خودمان، مسخره کردن نیروهای اصیل انقلاب را به عنوان «ارتجاعی»، «آقا ریشو» و... با چشم خود به خصوص بعد از انقلاب از طرف گروهکهای وابسته و مخالف اسلام می بینیم. مطابق شواهد تاریخی معتبره، منافقان در صدر اسلام در مدینه با تشکیل انجمن های سری برای شکستن مقاومت اسلام و مسلمین، داخل صفوف مسلمانان می شدند و در وقت مناسب، ضربه های هولناک خود را وارد می کردند و همانها بودند که می گفتند کماکهای

خود را از کسانی که اطراف رسول خدا هستند قطع کنید تا از هم بپاشند. (۱)
خداوند پرده از روی این انجمن‌های منافقانه برداشته می‌فرماید:

**«وإذا لقوا الذين آمنوا، قالوا آمنا وإذا خلوا إلى شياطينهم قالوا
إنا معكم إنما نحن مستهزؤن (۲)، الله يستهزئ بهم و يمدهم في طغيانهم
يعمهمون» (۳)**

یعنی «اینها (منافقان) وقتی مؤمنان را ملاقات می‌کنند می‌گویند ایمان آورده‌ایم ولی وقتی که پیش شیطان‌هایی که باهم دست دارند وتوطئه می‌کنند قرار گیرند می‌گویند، ما آنها را مسخره می‌کنیم (به این ترتیب که مسلمانان خیال می‌کنند ما مثل خودشان مؤمن هستیم و قرآن آنان را در اینجا مورد سرزنش قرار داده می‌فرماید که: «اینها خود مورد استهزاء خداوند قرار می‌گیرند و خدا آنها را مسخره می‌کند (واستهزاء به این طریق است که:) آنان را در طغیان‌شان نکه میدارد تا سرگردان شوند» آیه ۷/ (سوره منافقان).

تذکر این نکته در اینجا لازمست که نگاه داشتن منافقان در طغیان که نسبت به خداوند داده است با رحمت پروردگار هیچ گونه تنافی و تضادی ندارد زیرا طغیان و سرگردانی راه خودشان برای خودشان اختیار کرده‌اند و خداوند این نکته را در آیه بعدی، با ظرافت خاصی بیان داشته است: **«اولئك الذين اشترؤا الضلالة بالهدى فما رجعت
تجارتهم وما كانوا مهتدين» (۴)**

یعنی «آنان (منافقان) کسانی هستند که هدایت را با گمراهی معاوضه کرده‌اند و این تجارت برای آنها، سودی ندارد و هدایت نیافته‌اند».

مطابق این آیه منافقان خود، راه ضلالت و گمراهی را انتخاب کردند در حالی که قدرت داشتند بهترین راه را انتخاب نمایند، زیرا آنان با مسلمانان از نزدیک برخورد داشتند و در میان آنان بودند و آیات خدا را می‌شنیدند و به سخنان پیامبر گوش میدادند و قطعاً می-

۱- **«هم الذين يقولون لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا
و...» (سوره منافقان آیه ۷).**

۲- سوره بقره/ ۱۴

۳- سوره بقره/ ۱۵

۴- سوره بقره/ ۱۶

توانستند در صف مؤمنان قرار بگیرند و از مواهب و نعمتهای الهی بهره گیرند ولی این راه را انتخاب نکردند و گمراهی را برای خود برگزیدند و در نتیجه:

اولاً بهره مورد نظرشان از این انتخاب حاصل نشد.

وثانیاً جزو مؤمنان واقعی قرار نگرفتند و رسوا شدند و خدا صریحاً به پیامبر دستور داد

که از آنها دوری کند و خداوند هرگز آنها را نخواهد بخشید. (۵)

وثالثاً بعد از رسوائی برای شیاطین و مخالفان اسلام، دیگر سودی عاید نمی شود و نمی توانند دیگر، مؤثر واقع شوند زیرا دیگر نمی توانند باقیانه و ماسک حق بجایند، در بین مسلمانان کارشکنی کنند و از اخبار خصوصی مسلمانان باخبر شوند و از اینرو منافقان، همواره از افشاشدن چهره واقعی خود از ناحیه خداوند و پیامبر و مسلمانان، در بیم و هراسند ولیکن از آنجا که حق باید بالاخره بر باطل غالب گردد و چهره های منافقان باید برای مسلمانان متعهد و واقعی، روشن شود خداوند ماهیت آنان را در فرصت های مناسب افشاء می کند و می فرماید:

«منافقان از آن ترس دارند که آیه ای در مورد آنان نازل گردد و از اسرار درون قلبشان خبر دهد، بگواستهباز کنید، خداوند آنچه را که از آن بیم دارید آشکار می سازد و اگر از آنان بررسی (چرا این اعمال خلاف را انجام می دهند؟) می گویند: ما بازاری و شوخی می کردیم، بگو: آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می کنید؟ بگو عذرخواهی نکنید (که بی فایده است چرا که) شما پس از ایمان آوردن، کافر شدید، اگر گروهی از شما را، (به خاطر توبه) مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد زیرا آنها مجرم بودند». (۶)

این آیات هنگامی در مورد منافقان فرود آمد که گروهی از منافقان توطئه قتل پیغمبر را ریخته بودند به این ترتیب که بعد از مراجعت از جنگ تبوک در یکی از گردنه های سر راه

۵- سورة منافقان/ ۵-۷

۶- «يعذر المنافقون ان تنزل عليهم سورة تنبهم بما في قلوبهم قل استهزؤا ان الله

مخرج ما يعذرون»

«ولئن سألتهم ليقولن انما كنا نخوض ونلعب قل ابالله وآياته ورسوله كنتم تستهزون

لا تعتذروا قد كفرتم بعد ايمانكم، ان نغف عن طائفة بانهم كانوا مجرمين (سورة توبه/ ۶۵-۶۶).

(۶۵-۶۶).

به صورت ناشناس به پیغمبر حمله کرده با رم دادن شتر آنحضرت، اورابه قتل برسانند ، خداوند پیامبرش را از این نقشه خائنانه آگاه کرد و جمعی از مسلمانان به مراقبت از پیامبر، گماشته شدند و مطابق تواریخ معتبر، عمار یاسر در گردنه ای که منافقان در حالی که صورت های خود را پوشیده و کمین کرده بودند مهارشتر پیغمبر را در دست داشت و خدیفه نیز از پشت سر مواظب بود و بدین طریق توطئه منافقان بر طرف گردید.

چهره منافقان در قرآن

خداوند بعد از بیان صفات منافقان با ذکر دو مثال حالت و وضع آنان را برای مسلمانان روشن می کند.

مثال اول : منافقان همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک راه خود را پیدا کنند) ولی هنگامی که آتش، اطراف خود را روشن ساخت خداوند (طوفان می فرستد) و آنرا خاموش می کند و در تاریکی وحشتناکی که چشم کار نمی کند آنها را رها می سازد (۷)، آنها کروکنگ و کورند بنابراین از راه خطا، باز نمی گردند. (۸)

مثال دوم : منافقان همچون بارانی که در شب تاریک توأم با رعد و برق صاعقه (بر سر آنان) بیارد آنها از ترس مرگ، انگشت در گوش خود می گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند و خداوند بر کافران احاطه دارد (۹) (و در قدرت او هستند)، روشنائی خیره کننده برق نزدیک است چشم آنها را بریاید هر لحظه ای که برق جستن می کند و (بیابان را) برای آنان روشن می سازد (و گامی چند در پرتو آن بر میدارند و هنگامی که خاموش می شود می ایستند و اگر خدا نخواهد ، چشم و گوش آنها را از بین می برد خداوند بر هر چیزی توانا است. (۱۰)

۷- «مثلهم كمثل الذی استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و تركهم فی ظلمات لا یبصرون (سورة بقره آیه/ ۱۸-۱۷)

۸- «صم بكم عمی فهم لا یرجعون»

۹- «او كصیب من السماء فیہ ظلمات و رعد و برق یجعلون اصابهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت و الله معیط الكافرین (سورة بقره/ ۱۹)

۱۰- «يكاد البرق یغطف ابصارهم كلما اضاء لهم مشوا فیہ و اذا اظلم علیهم قاموا و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله علی كل شیء قدير».

* * *

در مثال اول خداوند منافقان را به شخصی تشبیه می‌کند که در شب ظلمانی و تاریک آتشی برافروخته تا در بر تو آن، راه را از بیراهه تشخیص دهد و پیش پای خود را به بیند و در سیاه چالها نیافتد ولی ناگهان، بادی سخت برمی‌خیزد و آتش را خاموش و تاریکی وحشت زائی، سراسر بیابان را، فرا می‌گیرد و آن شخص را دچار وحشت و سرگردانی می‌سازد.

منافقان نیز همین وضع را دارند زیرا آنان با انتخاب طریق نفاق و دوروئی خیال می‌کنند که طریق صحیح و درستی را پیش گرفته‌اند و می‌توانند از خطرهای احتمالی، خود را برهانند بدین طریق که اگر مسلمانان پیروزشوند از دست آورده‌های آنان استفاده کنند و اگر شکست خوردند از زیان دوری جویند ولی این نیرنگ آنان را فاش و اعلام کرد که اینان به ایمان تظاهر می‌کنند و دروغ می‌گویند چنانکه در سوره منافقان می‌خوانیم:

«هنگامی که منافقان آمدند و گفتند ما شهادت می‌دهیم که تو فرستاده‌ی خدائی و خدا نیز گواهی می‌دهد که تو رسول او هستی ولی منافقان دروغ می‌گویند، آنها سوگندهای خود را، سوری برای خود قراردادند آنرا سدر راه هدایت نموده‌اند» سپس می‌گوید:

«آنان از هر صیغه‌ای وحشت دارند و آنها دشمنانند، از آنها بر حذر باش، خدا آنها را بکشد...» (۱۱)

نکته جالب اینست که منافقان با اینکه با کفار و دشمنان و شیاطین خلوت می‌کنند و با آنها جبهه متحد خلق!! و مترقی!! بر ضد ارتجاع حاکم! تشکیل می‌دهند و دست مودت با آنان می‌دهند و لکن هرگز به وعده خود عمل نمی‌کنند و متعهد نیستند و به اصطلاح سرآنان، کلاه می‌گذارند چنانکه خداوند می‌فرماید:

«منافقان به برادران کافر خود از اهل کتاب وعده می‌دهند که اگر شما را از مدینه بیرون کنند ما نیز با شما خارج خواهیم شد (یعنی با شما متحد هستیم و وفادار به عهد خود) و به حرف هیچ کس درباره شما گوش نخواهیم داد و اگر با شما بجنگند شما را یاری خواهیم

۱۱- «اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله والله يعلم انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون اتخذوا ايمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله يحسبون كل صبيحة عليهم هم العدو فاحذرهم ، قاتلهم الله» (سوره منافقون /

کرد و لکن خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند اگر آنها را بیرون کنند همراه آنها، خارج نخواهند شد و اگر با آنها جنگ نمایند یاریشان نخواهند کرد و اگر با آنها کمک کنند با به فرار خواهند گذاشت». (۱۲)

* * *

قرآن وضع منافق را چنین بیان می کند

تا اینجا توضیح قرآن در مثال اول بود اما در مثال دوم قرآن وضع زندگی منافق و عاقبت کار او را طوری ترسیم می کند که همه مردم به عمق آن بی ببرند:

«شبى است تارىک و ظلمانى و پراز وحشت و باران به شدت مى بارد، برق در آسمان مى جهد، صدای هولناک و غرش رعد، پرده های گوش را پاره می کند، در این شب پرخطر و وحشت زانسانی بی پناه، سرگردان در حال حرکت است نه راه نجاتی درسیاهی شب دارد و نه پناهگاهی و گامی چند بر میدارد ولی تاریکی شب بر او مستولی شده، او را از حرکت باز میدارد و از شدت غرش رعد، لرز و وحشت در او پیدا شده است، انگشت های خود را در گوشهایش گذارده و شدت برق نزدیک است که چشم او را از کار بیندازد و هر آن خطر را برای خود نزدیک می بیند که او را به خاکستر تبدیل سازد.

منافقان نیز به مثابه چنین انسانی هستند که در صف مؤمنان قرار نگرفته تا پناهگاهی داشته باشند و پیشرفت سریع اسلام و جهاد مسلحانه مسلمانان در مقابل آنان، به منزله رعد و برقی بود که آنان را به ستوه آورده و هم چون برق آسمانی، چشم آنان را خیره کرده بود و در وحشت و اضطراب عجیبی قرار گرفته بودند که آیه مذکور نازل گردید و صحنه زندگی بر مخاطره آنها را برای مسلمانان تشریح نمود.

از شگفتی های روزگار اینکه با وضع روحی آشفته که دارند، خود را جزو عاقلان می دانند! و مسلمانان را جزو «سفها» و چنین دیدگاه و بینش انحرافی دارند:

« هنگامی که به منافقان گفته شود همانند سایر مردم، ایمان آورید می گویند: آیا همچون سفیهان ایمان بیاوریم؟ بدانید که اینسان همان سفیهانند و خود نمی دانند». (۱۳)

بقیه در صفحه ۳۶

۱۲- سوره حشر آیه/۱۲-۱۱

۱۳- «و اذا قبلهم آمنوا كما آمن الناس قالوا انؤمن كما آمن السفهاء الا انهم هم السفهاء

ولكن لا يعلمون (سوره بقره/۱۳).

اجتهاد شرط قضاوت!

اگر امکان دسترسی به مجتهد نباشد آیا از غیر مجتهد
می‌توان استفاده کرد؟

مسئله ضرورت و نیاز به قاضی مؤمن و آگاه از طرفی و اهمیت مقام قضاوت در اسلام از طرف دیگر همواره سبب این سؤال است که با توجه به عدم دسترسی به قاضی مجتهد و جامع شرایط در همه جا، آیا غیر مجتهد هم می‌تواند قضاوت کند، یا نه؟
برای روشن شدن بحث، نخست می‌گوئیم: مشهور در بین فقهاء بزرگ شیعه آنست که واجب است قاضی مجتهد باشد، آنها هم مجتهد مطلق! حتی درباره شرطیت اجتهاد مطلق، ادعای اجماع شده است و مرحوم صاحب جواهر فقیه مشهور اعتراف می‌کند که مخالفی در شرطیت آن نیافته است. (۱)

۱- به کتب استدلالی فقه مثل کتاب معروف جواهر الکلام ج ۴۰- مفتاح الکرامه مسالك شهيد ثانی و کتاب ریاض و قضاء و شهادت مرحوم آشتیانی و کتاب قضاء مرحوم آقا ضیاء‌الدین عراقی ... مراجعه شود.

روایات زیادی نیز، این شرط را تأیید می‌کند و اجتهاد و اهل نظر و صاحب رأی بودن را در قاضی شرط میدانند.

ولی آیا «متجزی» یعنی کسی که قدرت استنباط قسمتی از احکام را دارد می‌تواند قضاوت کند یا نه ؟

در این مسأله اختلاف نظر وجود دارد. برخی جایز نمیدانند و برخی هم قائل شده‌اند و می‌گویند اگر متجزی پیشتر احکام را بداند، می‌تواند قضاوت کند (۱) یعنی مشمول روایت ابن ابی‌خدیجه میشود که از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: «... لَكِنْ انظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا ... (۲)

رجوع کنید به مردی که قسمتی از علوم و قضاوت‌های ما را میدانند. و روایت مقبوله عمر بن حفصه از امام صادق (ع) که فرمود: به مردی که احکام ما را بشناسد «مَعْرِفَ احْكَامِنَا...» مراجعه کنید.

ولی کسی فقط اندکی از احکام را از طریق اجتهاد بلد است، نمی‌تواند قاضی شود. چون روایاتی که علم و اجتهاد را شرط میدانند از آن انصراف دارد چنانکه هرگز در باب و بحر شامل قطره نمی‌شود و از آن منصرف است. اجتهاد و مجتهد هم از اینگونه افراد، منصرف می‌باشد. (۳)

در کتاب ریاض ادعای اتفاق علمای شیعه بر منعی قضاوت متجزی شده است مگر آنکه دسترسی به قاضی مجتهد نباشد... در این صورت متجزی در اجتهاد، می‌تواند قضاوت کند !!

فقیه بزرگ مرحوم صاحب جواهر پس از بررسی زیاد درباره شرطیت اجتهاد و عدم آن چنین می‌فرماید که: با توجه به اینکه قضاء شاخه‌ای از شجره نبوت و امامت است، پس

۱- این ادیس در سرائر و علامه در قواعد و شهید در دروس و مرحوم صاحب

جواهر ...

۲- مدارك فوق و نیز وسایل الشیعه کتاب قضاء (جلد ۱۸) و جواهر الکلام

جلد ۳۰

۳- قضاء و شهادت مرحوم آشتیانی ص ۸۹ - قضاء تألیف مرحوم آقاضیاء عراقی

ص ۸۷

مجتهدان جامع شرایط فتوی، مسلماً از طرف امام (ع) بر تصدی قضاوت مجاز و مأذون می‌باشند.

ولی در جواز تصدی غیر مجتهد و حتی مقلد، نخست باید بدانیم که او قابلیت این منصب را دارد یا نه؟ و در صورت قابلیت، مجتهد چنین سلطه و ولایتی دارد که بتواند این منصب را به هر کس بدهد یا نه؟

بنابراین مسأله مزبور را می‌توان به صورت زیر بررسی کرد.

۱- آیا غیر مجتهد مستقلاً و بدون اجازه مجتهد می‌تواند قضاوت کند. یا نه؟
 ۲- قاضی منصوب یعنی غیر مجتهدی که از طرف مجتهد جامع شرایط به این مقام برگزیده شده است.

۳- مجتهد جامع شرایط کس دیگری را که سایر شرایط قضاوت بجز اجتهاد را دارا است از طرف خود وکیل در امر قضاوت کند. که به اصطلاح به آن قاضی استنا به (نیابتی) یا قاضی وکالتی گفته می‌شود.

قضاوت قسم اول مسلم حرام است و چنین کسی حق قضاوت ندارد و طبق اتفاق همه فقهاء شیعه، منصب قضاوت حتماً نیاز به اذن صاحب شریعت و امام و نایب آن حضرت دارد.

در مورد قسمت دوم نیز برخی از فقها قائل به عدم جواز شده‌اند و دلایلی نیز برای اثبات مدعای خویش آورده‌اند که از جمله اجماع و اتفاق علماء و استدلال به استصحاب عدم تأثیر نصب مجتهد در نفوذ حکم غیر مجتهد و نیز استدلال به جمله معروف در روایت عمر بن حنظله از امام صادق (ع) «... و نظرفی حلالنا و حرامنا و...» کرده‌اند به‌تصور اینکه باید شناخت کامل داشته باشد و کارشناس در مسایل و صاحب رأی و نظر در حلال و حرام باشد. که فقط بر مجتهد صادق است نه غیر آن. (۱)

صورت سوم وکالت غیر مجتهد از جانب مجتهد

در قبول وکالت غیر مجتهد از جامع مجتهد جامع شرایط نیز اقوال مختلف است و برخی آنرا جایز نمی‌دانند و به استصحاب عدم نفوذ حکم وکیل و نیز به اخباری که اجتهاد را

۱- بسیاری از فقهاء معاصرین اجتهاد مطلق را شرط می‌دانند و برخی می‌افزایند که حداقل، باید در مسایل مربوطه قضاء مجتهد باشد

شرط قضاوت میدانند، استدلال کرده اند.

و نیز استدلال کرده اند که قضاوت از چیزهایی است که در اسلام قابل نیابت نیست چون مثل مضاجعت و هم خوابگی با همسراست یا طبابت. همانطوری که جایز نیست غیر طیب و آدم معمولی از طرف يك طیب حاذق و متخصصی، طبابت و نیابت کند یا ... پس قضاوت نیز نیابت بردار نیست. و مانند خرید و فروش و ... نیست که بشود با نیابت انجام داد و حتی تردیده اینکه قضاوت مثل قسمت اول یا مانند خرید و فروش و ... است کافی است که نتوانیم این نوع وکالت و نیابت را نافذ بدانیم. ولی بسیاری از فقهاء می گویند: طبق تحقیقات دقیق در روایات قضاوت غیر مجتهد در صورت نصب یا وکالت از طرف مجتهد، صحیح است.

ادله نصب مجتهد جامع شرایط در زمان غیبت از جمله روایت معروف: **أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقْعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ...** (۱)، می رساند که فقهاء و مجتهدان جامع شرایط خلفاء آن حضرت هستند و همانطوری که نصب جانشینی و نصب قاضی از شئون امامت است، فقیه و مجتهد هم چنین حقی را از طرف امام دارد، پس حکم قضاوت منصوب از جانب مجتهد، نیز نافذ است.

نکته مهم تر، اینکه در زمان پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) افراد زیادی متصدی قضاوت می شدند که مسلماً مجتهد نبودند. (۲)

و این خود دلیل بر آنست که غیر مجتهد با نصب پیامبر و امام (یا با وکالت و نیابت از طرف آنان) می تواند قضاوت کند و قضاوت، وکالت و نیابت بردار است، پس وکالت و نیابت از مجتهد جامع شرایط و مأذون از امام هم صحیح است ...

بعلاوه کلمه «یعلم شیئاً من قضایانا» که در روایت معتبرایی خدیجه از امام صادق

بقیه دو صفحه ۱۷

۱- وسایل کتاب قضاء و جواهر و کتب استدلالی دیگر مربوط به قضاء

۲- ممکن است گفته شود که افراد منصوب از جانب پیامبر به علت دسترسی مستقیم به قول پیامبر (ص) و امام (ع) به آسانی می توانستند حکم خدا را به دست آورند و بر طبق آن حکم کنند. از این جهت لازم نبود حتماً مجتهد باشند تا بتوانند قضاوت کنند. ولی در زمان غیبت امام (ع) دسترسی به قول معصوم و حکم خدا مشکل تر است. پس این عمل آنان نمی تواند دلیل بر جواز تصدی غیر مجتهد باشد، مگر اینکه دسترسی به فتوای مجتهد جامع شرایط را کافی بدانیم.

ریشه‌های نظامی شکست انقلاب

خواندیم که انقلاب شیعیان در دوران حکومت منصور عباسی، به علل مختلف با شکست روبرو گردید. عوامل سیاسی و اقتصادی این شکست را بررسی کردیم. اینک مهم-ترین عوامل نظامی این شکست را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم:

بازوی نظامی

از جمله عوامل شکست انقلاب «محمد نفس زکیه» و برادرش «ابراهیم»، نقشه‌های نظامی اشتباه آمیز آنان در جنگ با سپاه منصور عباسی بود.

عباسیان از سال هجری هجدهم همزمان با آغاز دعوت خود برای رسیدن به حکومت به تشکیل نیروی نظامی نیز پرداختند و سازماندهی نظامی را دوش به دوش سازمان-

دهی سیاسی ادامه دادند و با تشکیل حکومت عباسی، بازوی نظامی نیرومندان نیز به وجود آمد و توانائی و برتری خود را طی جنگ‌هایی که با سپاه امویان به عمل آورد، به اثبات رسانید.

در زمان حکومت منصور، نیروهای نظامی مورد توجه بیشتری قرار گرفت و منصور هزاران نفر از مردم خراسان و فارس را که به تندرستی و خوش سیمانی و سلحشوری سال بیست و یکم شماره ۷

سیاست تدافعی

علاوه بر این، رهبران انقلاب شیعیان، به جای سیاست تهاجمی، سیاست تدافعی در پیش گرفت، در حالی که همه میدانیم همیشه سیاست تهاجمی، مؤثرتر و مفیدتر است. محمدیه جای یورش به دشمن، همچنان در مدینه توقف نمود تا آنکه سپاه عباسی به فرماندهی «عیسی» از راه رسید و بیرون مدینه اردوزد.

با آنکه عیسی حمله به مدینه را به تأخیر انداخت تا ماه رمضان سپری شود، و محمد می‌توانست از این فرصت استفاده کرده به سپاه دشمن حمله کند، ولی او همچنان موضع دفاعی خود را حفظ کرد، و این امر باعث شد که عیسی جری‌تر شده از انتظار پایان ماه رمضان صرف‌نظر نموده در حمله به مدینه تسریع نماید.

از طرف دیگر، محمد سیاست تدافعی خود را بر اساس حفر خندق در اطراف مدینه استوار ساخت و در این زمینه می‌خواست از اقدام پیامبر اسلام (ص) در جنگ خندق پیروی نماید، ولی از آنجا که شرایط زمان پیامبر اسلام با شرایط زمان او تفاوت داشت این نقشه سودی نبخشید زیرا چنانکه قبلاً گفته شد، سپاه عباسی خندق را با جهازشترها بر کرده از روی آن عبور کردند و جنگ وزد و خورد در داخل شهر در گرفت.

با مشاهده برتری نیروهای عباسیان، مردم مدینه دستخوش ترس و وحشت شده

شهرت داشتند، وارد ارتش نمود بطوری که وی صاحب لشکرهای متعددی شد که به جبهه‌های مختلف داخلی و خارجی گسیل می‌داشت.

با قدرت رزمی همین سپاهیان بود که او بر عموی خود «عبداللّه» که به هوای رسیدن به خلافت، بر ضد وی قیام کرده بود، پیروز گردید، و نیز با همین نیروها بود که شورش‌های زنادقه و سایر جنبش‌های سیاسی را سرکوب نمود.

متصور در تقویت و بسجج نیروهای نظامی هم از وجود فرماندهان لایق و ورزیده بهره می‌برد و هم از قابلیت رزمی و ظرفیت نظامی سپاهیان.

فقدان ارتش انقلابی منظم

با توجه به این حقایق، لازم بود که محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم نیز دست به تشکیل ارتش انقلابی منظم و سازمان یافته بزنند و خطوط و طرح‌های نظامی خود را طوری تنظیم نمایند که پیروزی انقلاب آنان را تضمین نماید، ولی سیر حوادث و نتایج جنگ‌ها، عکس این معنی را ثابت کرد.

محمد بی آنکه طرحها و نقشه‌های سیاسی و جنگی خود را چنان تنظیم نماید که در پرتو آن، خود و یارانش به پیروزی برسند انقلاب خود را ناگهان اعلام کرد و این در حالی بود که وی ارتشی مجهز و آماده و تمرین دیده در اختیار نداشت.

نقشه جنگی خود را به خوبی تنظیم نکرده بود، قادر به عقب نشینی حساب شده و کم خطر نیز نبود، او وقتی که جنگ را به نفع خود تشخیص نداد، لازم بود بهترین راه عقب نشینی را انتخاب نماید، و طبیعی ترین راه آن عبارت بود از رفتن به شهر مکه، تا تجدید سازمان در نیروهای انقلابی به عمل آورد، ولی او این کار را نکرد.

اتفاقاً فرمانده کل نیروهای عباسی، این معنی را درک می کرد و این احتمال را از نظر دور نمی داشت، از این رو تصمیم گرفت پیش از محمد، راه مکه را تحت کنترل خود در آورد تا مانع حرکت احتمالی وی به سوی مکه شود، وی به یکی از فرماندهان سپاه خود چنین نوشت:

«جاسوسان به من گزارش داده اند که این مرد - یعنی محمد - اکنون گرفتار ضعف شده است، و من بیم دارم که فرار کند، من گمان می کنم که او جز مکه راه به جایی ندارد، اینک پانصد نفر در اختیار تومی - گذارم تا همراه آنان، راه مکه را کنترل کنی.» (۲)

قطع ارتباط با خراسان

و بالاخره آخرین عاملی که به پیروزی منصور کمک کرد، این بود که وی ارتباط محمد نفس زکیه را با خراسان و کوفه قطع کرد.

خراسان منطقه مستعدی بود که محمد می توانست یاران و طرفدارانی در آن منطقه سال بیست و یکم شماره ۷

به کوههای اطراف شهر پناهانده شدند. گروهی از سربازان محمد نیز به فکر نجات زنان و فرزندان خود افتاده پراکنده گشتند.

در این موقعیت دشوار، لازم بود که محمد نیروهای پراکنده خود را جمع آوری نموده در دل های آنان شور و حماسه بوجود آورد و مجدداً صفوف آنان را منظم ساخته آنان را به ایستادگی و ادامه پیکار تشویق نماید، ولی او برخلاف انتظار، طی یک سخنرانی، به سربازان خود اجازه داد پراکنده شده جان خود را نجات بدهند، او در این سخنرانی چنین گفت:

«مردم! ما شما را برای جنگ با دشمن گرد آوریم و از شما بیعت گرفتیم، اینک دشمن بشما نزدیک، و تعدادشان بسیار است، پیروزی از جانب خدا و کارها در دست اوست، من تصمیم گرفته ام بیعت خود را از گردن شما برداشته شما را آزاد بگذارم، اینک هر یک از شما مایل است، بماند و هر کدام مایل است برود.» (۱)

گرچه این سخنرانی از بزرگواری و جوانمردی او سرچشمه می گرفت ولی در حال ارتش او را به کلی از هم پاشید !!

طبیعی ترین راه عقب نشینی

از همه اینها گذشته به علت آنکه «محمد»

۱- تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۰۸

۲- تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۰۸

طالب آگاه بود، خود را مزورانه در نظر آنان از هرگونه ایجاد فشار و مزاحمت نسبت به علویان تبرئه می کرد تا مبادا احساسات آنان تحریک شود. (۲)

همچنین منصور ارتباط محمد و برادرش ابراهیم را با کوفه قطع کرد و چنانکه دیدیم خود در بیرون کوفه اردو زد و رفت و آمد به کوفه را تحت کنترل قرارداد در صورتی که کوفه از زمان امیرمؤمنان (ع) پایگاه و مرکز شیعیان بود و حمایت آنان از محمد می توانست نقش تعیین کننده ای در جنگ داشته باشد.

نظیر این اشتباهات نظامی را ابراهیم نیز مرتکب شد و سرانجام او را با شکست و ناکامی روبرو ساخت.



گرد آورد زیرا بسیاری از خراسانیان در اواخر حکومت بنی امیه، به عنوان پشتیبانی از «آل محمد» با عباسیان بیعت کرده بودند و خیال می کردند که در واقع با خاندان ابوطالب بیعت کرده اند، ولی پس از روی کار آمدن عباسیان و ایجاد فشار نسبت به علویان، به اشتباه خود پی برده خود را کنار کشیدند.

از این نظر بسیاری از آنان آمادگی کامل برای پیوستن به محمد داشتند، به همین جهت منصور تصمیم گرفت خراسان را در حالت بی خبری نگهداشته برده ای آهنین بر اطراف آن بکشد و مانع ورود مبلغان محمد به خراسان و ورود خراسانیان به مدینه گردد.

از طرف دیگر منصور که از احساسات دوستانه خراسانیان نسبت به خاندان ابو

۲- یکی از شگردهای منصور این بود که پس از مرگ محمد بن عبدالله (نواده عثمان) که هم نام محمد نفس زکیه بود، سراورا توسط مزدوران خود به خراسان فرستاد و به مردم آنجا (که قیام وی را می دانستند) چنین قلمداد کرد که محمد نفس زکیه بامرگ طبیعی از دنیا رفته است! و آن سرمتعلق به اوست! و بدین وسیله شهادت او را در جریان انقلاب مدینه منکرشدا (تاریخ طبری ج ۶ ص ۱۸۳)

بقیه از صفحه ۲۸

بدبختی بزرگی که دامنگیر آنان می گردد اینست که خود را مجور قرارداد به خود می بالند و منم منم می گویند! و خود را عاقلتر از دیگران می پندارند به تنها از اندرزهای دوستانه و برادرانه بدورند بلکه سایرین را جزوسفیهان و منحرف از جاده حقیقت می انگارند ولی خداوند حالت واقعی آنان را برای مسلمانان افشاء می فرماید: (الا انهم هم السفهاء - یعنی خود اینان، سفیهند).